

نیمه اول قرن دوم هجری شاهد ظهور مردی است سترگ. او استاد استادان، ابوعمرو بن علاء بصری (م ۱۵۴ هـ) است که به امر آموزش اشتغال داشت. او یکی از قراء سبعمه و پیشوای این فن و از بنیانگذاران مکتب نحو بصره می باشد. علاوه بر اینها، او زبانشناسی است برجسته که مطالب زیادی در زمینه ادبیات و لغات زبان عربی جمع آوری نموده است و هم اوست که می گفت: «آنچه را که عرب گفته، جز اندکی به شما نرسیده است و اگر مقداری زیاد از آنها به شما می رسد، البته علم و شعر زیادی نصیبتان می گشت.»

و هم اوست که به ادبیات جاهلی افتخار می کرد و معتقد بود که باید در برابر آن درنگ کرد و اندیشید و شعر فرزدقی و جریر را جزء شعر مولدین (شاعران نوپا) بحساب می آورد و معتقد بود که نمی توان به شعر آنان استاد کرد. وی در این باره چنین می گوید: «این شاعر نوپا (جریر) آنچنان خوب شعر گفت که نزدیک بود بجهایمان را بفریاد و آموزش آن سفارش کنم.» اصمعی درباره ابوعمرو گفته: «دمسال یا او ملازمت کردم و هرگز ندیدم که به یک بیت اسلامی استناد کند.»

اکثر آنهایی که بعد از او آمدند، به فضلش اعتراف کرده اند و بسیاری از معاصران او که از بزرگان ادبیات عرب می باشند، امثال: عیسی بن عمر ثقفی، ابوالخطل اخفش، خلیل بن احمد، یونس بن حبیب و خلیف الاحمر، افتخار شاگردی او را داشته اند. اینها همه از علماء بصره بوده اند و از کوفه نیز می توان مفضل الضبی و حماد الراویه و کسائی را نام برد. از بزرگانی همچون ابوالاسود دوئلی، عنبسه القیل، میمون الاقرن، یحیی بن یعمر و عبدالله بن ابواسحاق که پیش از اینها زندگی می کردند، جز اندکی چیزی از آنها نمی دانیم. همچنین بنظر می آید که بیشتر آنان (ابوالاسود و...) تلاششان را در تاسیس علم نحو قواعد زبان عربی متمرکز کرده اند.

بعد از اینها به عصر ابوعمرو بن علاء و معاصران او می رسیم که آنها نیز سعی در جمع الفاظ و شرح غوامض متون داشتند. با اینهمه، این تلاشها نتیجه بخش نبوده است. بسیدین معنی ک... منجر به نوشتن کتاب یا رساله های نشده و آنها فقط به تعلیم شاگردان برجستهای که سالها با آنان در حشر و نشر بودند، اکتفا می کردند و می پنداشتند که رسالت علمیشان در حد تدریس و تعلیم خلاصه می شود و علیرغم این که در کتب شرح حال، نامی از آثارشان می یابیم، ولی از خود آثار چیزی نمی دانیم. اکثر اینها در نیمه دوم قرن دوم هجری زندگی می کردند. مشهورترین اثری که از آن دوره نقل شده، کتابی است در نحو مربوط به خلیل بن احمد که نظریاتش را برای سیسوییه به ارث نهاده همچنین کتابی دیگر در عروض و موسیقی از وی به جای مانده است. و از مفضل الضبی کتابهای «المفضلیات» و «الامثال» را می شناسیم.

بعد از اینها گروهی دیگر از دانشمندان را در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری می بینیم که بیشتر آنها به تدوین و جمع آوری و تالیف توجه داشتند و رساله های کوچک و کم حجمی از آنان - که هر یک بموضوع معینی از موضوعات لغت اختصاص دارد - مانند کتاب کوچکی درباره شتر یا رساله های درباره باران و امثال آن، برای ما بیادگار مانده است.

- از زبانشناسان مشهور این طبقه:
- (۱) الیزیدی (م ۲۰۲ هـ)
 - (۲) نصر بن شمیل (م ۲۰۴ هـ)
 - (۳) ابوعمرو شیبانی (م ۲۰۶ هـ)
 - (۴) ابوعبیده (م ۲۰۹ هـ)
 - (۵) اصمعی (م ۲۱۰ هـ)
 - (۶) ابوزید انصاری (م ۲۱۵ هـ)

اینها طبقه های از لغویون معاصر را تشکیل می دادند که توجهشان به نقل و نصوص و تدوین شرح معانی آنها بوده است. در کتب شرح حال، کتابهای زیادی به آنها نسبت داده شده و لسی

سیری در

معاجم عربی



ویژگیهای آن

دکتر ابراهیم انیس

ترجمه سید حسین سیدی

بیش از چهل می باشد، رساله های کم حجمی بودند که هریک به موضوع معینی می پرداختند. ولی آثار اصمعی که از بیشترین اقبال و توجه بهرمنند بودند، در حدود دوازده رساله می باشند، به نامهای «الاصمعیات» «رجز العجاج»، «اسماء الوحوش»، «الابل»، «خلق الانسان»، «الخیل»، «الشاء»، «السدات»، «النبات»، «الشجر» و «النخل والکرم».

چنان که می بینیم، همین رساله های کوچک و کم حجم، بنوبه خود در پیدایش معاجم عربی سهم قابل اعتنا داشته اند. اما ابوعبیده، که در حدود صد رساله از او نام برده شده، در مجموع از سبک آثار اصمعی متاثر بوده، با این تفاوت که اینها متضمن مسائل تاریخی از قبیل ایام العرب و انساب نیز بوده اند. از آثار ابوعبیده جز «مجاز القرآن» - که از آن تنها یک نسخه مربوط به قرن ششم هجری در دست است - چیزی به ما نرسیده و نسخه موجود نیز تصویری است از نسخه های دیگر که در «مکه» نگهداری می شود. از رسائل او می توان: «الانسان»، «الزرع»، «الفرس»، «الابل»، «الخیل» و «السیف» و... را نام برد.

اما نصر بن شمیل، ثعالبی درباره او می گوید: «از تالیفات او فقط کتاب «الصفات» باقی مانده است که مشتمل بر الفاظی است بر حسب معانی مرتب شده و به خلقت انسان، جود، کرم و صفات زنان مربوط می شود». بنا بر این، آثار وی در زمان ثعالبی از بین رفته بوده است (۴۲۹ هـ) اما اسامی آنها بدین قرارند: «کتاب الانواء»، «الشمس والقمر»، «السلاح»، «خلق الفرس» و...»

می بینیم اصحاب این طبقه نیز تلاششان مشابه اسلافشان می باشد و آنان با این رسائلشان، راه ایجاد و تکوین یک معجم عربی را هموار کرده اند. بعد از این طبقه، به طبقه دیگری که از شاگردان آنها بودند، بر می خوریم که تا اواخر قرن سوم هجری کار را ادامه دادند. اسامی مشهورترین آنان، به شرح زیر است:

- (۱) ابوعبید قاسم بن سلام (م ۲۳۱ هـ)
- (۲) ابن سلام جمعی (م ۲۳۱ هـ)
- (۳) ابن الاعرابی (م ۲۳۲ هـ)
- (۴) ابن سکیت (م ۲۴۴ هـ)
- (۵) ابوحاتم سجستانی (م ۲۵۵ هـ)
- (۶) ابوعمرو شهرهروی

علیرغم از بین رفتن آثار این طبقه، ظاهرا پیداست که از تالیفات سابقان مفصلتر و فراگیرتر بوده است. مثلا ابوحاتم سجستانی که حدود سی کتاب از او نام می برند، آثارش، تمام به سبک قدما بوده. مثل کتاب «الوحوش»، «السیوف و النماح»، «الزرع»، «خلق الانسان»، «الابل» و... و از ابن اعرابی، چهارده کتاب به نامهای: «النوادیر»، «الانواء»، «صفة الزرع»، «نسبت الخیل» نقل کرده اند که جز «اسماء البثر» و «اسماء الخیل و انسباها» - که دو نسخه خطی از آن موجود است - بقیه در دسترس نمی باشند.

اما ابن سکیت، کتابهای زیادی از او می شناسیم که امروزه نیز مشهورند. مثل «تهذیب الالفاظ» که معجمی است متوسط الحجم و مرتب بر حسب معانی. همچنین دو کتاب دیگر به نامهای «القلب والابدال» و «اصلاح المنطق».

ابوعبیده را نیز باید از جمله افرادی بحساب آورد که در جمع آوری لغات و تکوین معاجم سهیم بوده و این امر بخاطر کتاب بزرگ اوست که هنوز چاپ نشده و به ترتیب معانی تنظیم شده است.

بجز اینها، افراد دیگری هم در این دوره بوده اند که اندیشه بوجود آوردن معاجم را در سر داشتند و همه آنها مبنای کارشان را بر ایجاد معجمهای متوسط الحجم و ترتیب یافته بر حسب معانی قرار داده بودند. گمان می رود که آنها تکیه شان به همان رساله های کوچکی بوده که قبل از آنها شهرت داشته است. اینان با ضمیمه کردن بعضی از این آثار بر بعضی، معجمی را بوجود آورده اند. ولی به فکر هیچ یک از اینها نرسیده بود که لغات را به ترتیب هجایی، جمع آوری، انتخاب، مرتب و منظم نمایند، چنانکه طبقه بعد از آنها چنین کردند.

از لغویون طبقه چهارم - که همگی در خلال قرن



آثار کمی از آن بدست ما رسیده است. در بین اینها، از علمای کوفه جز ابوعمرو شیبانی، شاگرد مفضل الضبی کسی نبوده است که با آنها در جمع الفاظ نادر و اراجیز (قصایدی در بحر رجز) و تالیف کتاب «السجیم» و «الخیل» و «الابل» و «خلق الانسان» بتواند همگامی کرد و شاید مشهورترین و بهترین اثر او همانا کتاب السجیم است که می گویند او بخاطر بخلی که داشت، بنا بر این نسخه هایش در دسترس مردم قرار نگرفت و بدین جهت، میان علماء متأخر، چندان شهرت نیافت. عده های تصور می کنند او به این دلیل کتابش را السجیم نام نهاده است که از کلماتی شروع کرده که حرف نخست آنها (ج) بوده. «لسان العرب» از این کتاب چیزی نمی گوید. ولی صاحب «تاج العروس» درباره آن بحث نموده است. صاحب تاج العروس، از قول فیروز آبادی می گوید: «ابوعمرو شیبانی گفته است که جیم در زبان عربی یعنی دینا» و در ادامه می گوید ابوعمرو کتابی در لغت دارد به نام السجیم که بخاطر زیبایی و حسن آن، آن را به دینا تشبیه کرده است.»

از هری در بین آثار ابوعمرو از این کتاب نامی نمی برد و فقط به این سخن اکتفاء می کند: «آنچه درباره ابوعمرو می توان گفت این است که به جمع نوادر و حفظ الفاظ غریب و اراجیز عرب پرداخته است.» ولی از هری، قصه بخل را به ابوعمرو شهرهروی متوفی (۲۵۵ هـ) نسبت می دهد و می گوید: «او کتاب بزرگی در لغت نوشته که اساس آن بر حروف معجمه بوده است و با حرف جیم شروع می شد که این مطلب را ابوبکر ایادی و دیگران که او را ملاقات کرده بودند، نیز نقل کرده اند.» در ادامه می گوید: «او در یاد دادن به شاگردانش نیز بخل می ورزید و کتاب خود را به کسی نمی داد تا اینکه در آب رودخانه ها از بین رفت.» کتب شرح حال، کتابی نیز از نصر بن شمیل به نام «السجیم» نقل کرده اند.

در هر حال، امروزه تنها یک نسخه خطی از کتاب السجیم به روایت سگری و ابوموسی حامض در دست است که به ابوعمرو شیبانی منسوب است. دیگر افراد این طبقه، همه از علماء بصره بودند و بیشترین تالیف را در بین آنها اصمعی و ابوعبیده و ابوزید انصاری داشتند که اکثر این کتابها، رساله های کوچک و کم حجمی بودند که در گذاشتن سنگ بنای اولیه معاجم عربی نقش داشته اند.

از کتابهای ابوزید انصاری می توان از «النوادیر» یاد کرد که خود در مقدمه اش می گوید: «اشعاری که در آن آمده، سماعی است از مفضل الضبی و آنچه از لغات در آن آمده، سماعی است از عرب.» همچنین دو رساله به نام «فی اللب و المطر» دارد، اما بقیه آثارش که شماره آنها

چهارم هجری زندگی می کردند. می توان از افراد زیر نام برد:

- (۱) ابن درید (م ۳۲۱ هـ)
- (۲) ابن انباری (م ۳۲۱ هـ)
- (۳) الهمدانی (م ۳۲۷ هـ)
- (۴) قدامه بن جعفر (م ۳۳۷ هـ)
- (۵) القالی بغدادی (م ۳۵۶ هـ)
- (۶) ازهری (م ۳۷۰ هـ)
- (۷) الزبیدی (م ۳۷۹ هـ)
- (۸) صاحب بن عباد (م ۳۸۵ هـ)
- (۹) چوهری (م ۳۹۳ هـ)
- (۱۰) ابن فارس (م ۳۹۵ هـ)

قرن چهارم در حقیقت قرن ظهور معاجم و گنجینه های لغت است که معاجمی مشهور و بزرگ و مورد اعتماد در این دوره نوشته شدند و صورت فعلی معاجم در این قرن به تحقیق پیوست که مولفان آنها در ترتیب کلمات به ترتیب هجائی عمل کردند و کم کم از سبک ترتیب برحسب معانی خارج شدند. در این دوره، فقط عبدالرحمن همدانی و قدامه بن جعفر بودند که کتابهای خود «الالفاظ الکتابه» و «الالفاظ» را برحسب معانی تالیف کردند.

در طول قرنهای پنجم و ششم نیز، معاجمی برحسب ترتیب معانی نوشته شده که مشهورترین آنها عبارتند از «مبادی اللغه» اسکافی (م ۴۲۱ هـ). «فقه اللغه» ثعالبی (م ۴۲۹ هـ)، «المخصص» ابن سیده (۴۵۸ هـ)، «الاشباه والنظائر» ابوالبرکات بن انباری (م ۵۷۷ هـ). لیکن بیشتر لغویان فرهنگ نویسی در کارشان ترتیب حروف ابجدی را در نظر گرفتند و در میان این فرهنگها، المخصص ابن سیده، کاملترین و شاملترین معجم برحسب ترتیب معانی است و همه کسانی که بعد از او آمدند، ریزه خوار سفره او بودند. می توان گفت با المخصص، عصر این نوع معاجم پایان یافت و فقط اندکی از علماء به سبک او پرداختند و در تمام دورهای بعد از آن، در تالیف معاجم به ترتیب هجائی عمل نمودند.

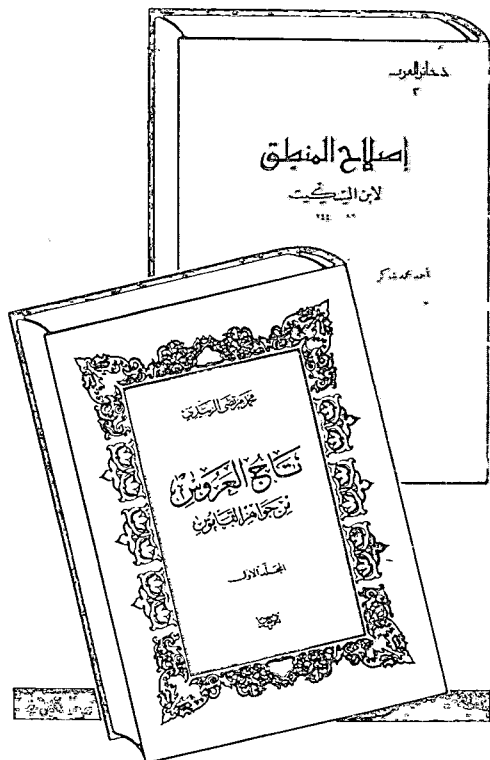
از بین معاجم قرن چهارم، معجم «الجمهره» ابن درید، اولین معجمی است که برحسب حروف هجائی مرتب شده است و دیدیم که قبل از این قرن، لغویان تالیفاتشان را با رسائلی کوچک آغاز کردند که در اواخر قرن سوم، سبک تالیف معاجم برحسب معانی پایان رسید. با اینهمه، چنین نقل شده که خلیل بن احمد، معجمی بزرگ را برحسب حروف هجائی تالیف کرد که به «العین» معروف است. یعنی او از «عصر معاجم»، به ترتیبی که امروزه مرسوم است، در حدود دو قرن سبقت گرفته است.



کتاب العین



فعلاً نسخه کاملی از العین در دست ما نیست و آنچه موجود است، یک نسخه خطی در «دارالکتب» مصر تحت همین عنوان است و همچنین رسائلی کوچک، (الاب انستاس کرملی) که مشتمل بر بعضی از نمونه های کتاب العین است را چاپ کرد و تازه این مقدار اندک هم از نسخه های جدید گرفته شده که گاهی گفته می شود بعضی مربوط به برلین است و بعضی عراق که از کتابخانه های خصوصی بدست آمده است. فرهنگها از این کتاب، مطالب زیادی را نقل می کنند و چنانکه نقل شده، بسیاری از علمای قرن چهارم، این کتاب را دیده و خوانده اند و درباره مطالب آن بحث کرده اند و جای شک نیست که کتابی به این عنوان و به صورت یک معجم کامل که برحسب حروف هجائی مرتب شده، وجود داشته است. تا امروز هیچ کتابی به اندازه العین، توفیق بحث و پژوهش را نیافته است، ولی نتیجه بحثها همیشه منفی بوده و عموماً با هم تناقض داشته اند. مهمترین بحث در زمینه این کتاب، نسبت دادن آن به خلیل است که پس از مرگ وی آغاز شد. ابن ندیم در «الفهرست» نقل می کند: «این کتاب در سال ۲۴۸ هـ ناگهان در بصره پیدا شد و صحافی آن را از خراسان آورد که در حدود ۴۸ جزء بود و به پنجاه دینار فروخت. همچنین شنیده شده که در کتابخانه طاهریان خراسان بوده است.»



با این همه شاگردان خلیل، هیچکدام از این کتاب نامی نبرده اند و حتی در بین آنها بطور موکد مطرح نبوده که آن را تالیف کرده باشد.

آراء قدما درباره کتاب العین:

(۱) سیرافی معتقد است که خلیل فقط جزء اول آن را نوشته.

(۲) بعضی از صاحب نظران، از جمله ازهری معتقدند که مؤلف کتاب لیث بن المظفر است، ولیکن آن را به خلیل نسبت داد تا بازاریش رواج یابد. ازهری در «تهذیب اللغه» می گوید:

«لیث بن المظفر کسی است که تالیف کتاب العین را به خلیل نسبت داد تا مردم به آن رغبت پیدا کنند و چندین بار آن را خواندم و در مواردی که تصحیف رخ داده بود، دقت نمودم و لغات تغییر یافته را در جای خودش استخراج کردم، و چه صحیح آن را متذکر شدم که اینها در مواردی که صحیح ذکر شده اند، اندکند.»

(۳) گروهی به جمع بین دو رای سابق نظر دارند و معتقدند که جزء اول را خلیل تا حرف (ع) تالیف کرد و سپس لیث آن را تکمیل نمود و بخاطر دوستی و علاقه ای که نسبت به خلیل داشت، آن را به او نسبت داد.

(۴) صاحب المعجم الادباء، نظری را از ابن معتز نقل می کند که خلاصه اش چنین است: «خلیل وقتی کتاب را نوشت، آن را به لیث هدیه کرد و علاقه لیث به کتاب، بعدی بود که پیوسته آن را می خواند و بعد از مرگ خلیل هم به بحث و تحقیق در آن مداومت داشت. بعد از مدتی، لیث کنیز زیبایی خرید و زینش به او بدین گشت و چون خواست او را در مورد عزیزترین چیزش بیازارد، چیزی عزیزتر از این کتاب نیافت. از این روی آن را بسوزاند. این کار بر لیث گران آمد و اقدام به نوشتن آن با تکیه به حافظه اش نمود و آنگاه از چندتن از دانشمندان زمان خود خواست تا آن را به همان سبک سابق تکمیل کنند. این است راز آن تحریف و خللی که در آن وارد شده است.»

(۵) ابوالطیب لقوی از قول ثعلب روایت می کند که خلیل ابواب کتاب را مرتب کرد و قبل از تکمیل آن از دنیا رفت، ولی چهارچوب و ساختار اولیه آن را خود بنا نهاده بود. ابوالطیب معتقد است آنهایی که بعد از خلیل آن را تکمیل کردند، همه از دانشمندان علم لغت بوده اند، ولی از آنان چیزی نقل نشده است و فقط به نقل نسخه نویسان اکتفا گردید و به همین جهت، در کتاب خلل و سستی راه یافته. این مطلب با رای زبیدی در مقدمه کتابش به نام «مختصر العین» موافق است.

دلیل تمام این آراء متفاوت و مخالف، این است که بیشتر دانشمندان قرن چهارم هجری (قرن معاجم عربی) سستی و ناهمگونی در این کتاب یافتند و به همین جهت

خواستند خلیل بن احمد را از آن منزه سازند. مثلاً ابن جنی می گوید: «اما کتاب العین ففیه من التخلیط و الخلل و الفساد ما لا يجوز ان يحمل علی اصغر اتباع الخلیل فضلاً عن نفسه.»

زبیدی از ثعلب نقل می کند که به چند دلیل صحیح نیست کتاب را به خلیل نسبت دهیم، از جمله اختلاف نسخه، اضطراب و ناهمگونی در روایت آن، وجود حکایاتی از متاخرین و استشهاده به اشعار سست و چگونه ممکن است خلیل از اصمعی و ابوعبید و ابن اعرابی مطلبی را نقل کند، در حالی که وقتی از دنیا رفت، ابوعبید شانزده سال بیش نداشت!

شدیدترین انتقاد که متوجه این کتاب شده، مطلبی است که ابوعلی قالی بیان کرده و آن این است که کتاب العین در زمان ابوحاتم از خراسان آورده شده که او دوستانش آن را شدیداً انکار می کردند و با این که مدت زیادی از ظهور کتاب گذشته بود، شاگردان خلیل مثل نصر بن شمیل و ابوالحسن اخفش از آن مطلبی نقل نکرده بودند و اگر این کتاب از خلیل باشد، اینها شایسته این کار بودند تا مردی مجهول الهویه. ابوعلی در ادامه می گوید: «اگر درست باشد که این کتاب از خلیل است، حتماً اصمعی و یزیدی و ابن اعرابی باید از آن مطالبی نقل می کردند و کتابشان را به نقلی از آن مرزبان می نمودند. همچنین آنهایی که بعد از این افراد آمدند مثل ابوحاتم و ابوعبید و ابن سکیت... هیچیک از اینها سخنی از قول خلیل نقل نکرده اند.»

باتوجه به این انتقادات، کسانی هم بوده اند که از کتاب دفاع کنند و از آن مطلبی نقل نمایند و نیز قدر و منزلتش را ارج نهند. افرادی چون میرد، ابن درستی، ابواسحاق زجاجی و ابن درید (صاحب اولین معجم قرن چهارم) آن را تأیید می کنند.

ترتیب کتاب العین

خلیل حروف هجا را برحسب ترتیب مخارج مرتب کرده است و از همزه شروع نکرده، چنانکه واجب بود چنین کند، بلکه از حرف «ع» شروع کرده است. ترتیب حروف در العین چنین است:

(ع - ح - ه - خ - غ - ق - ک - ج - ش - ض - س - ز - ط - د - ت - ط - ذ - ث - ر - ل - ن - ف - ب - م - و - همزه - ی).

ازهری در تهذیب اللغه معتقد است که علت شروع کتاب به ع آن است که مولف مخارج حروف را کلا از حلق می داند و آن کلمات را که حرف حلقی شان قوی تر بوده، در ابتدا قرار داده و چون حرف ع را دورترین حرف در حلق یافته، آن را مقدم داشته است.

چنین بنظر می رسد که توجیه ابن کبیران در مسئله شروع به ع باید صحیح تر باشد. او

می گوید: «شنیدم کسی را از قول خلیل چنین نقل کرد که به همزه شروع نکردم، چون دچار نقص و تغییر و حذف می شود و همچنین به «الف» چون در ابتدای کلمه نیست (بازآنگاه است، یا مبدله) و نه به (ها) که کم صوت است. سپس در بین ع و ح، ع را آشکارتر و خالصتر از حیث صوت یافتم.»

العین برای هر حرف، فصل خاصی دارد. ابتدا از ع شروع و سپس حا و به همین صورت برحسب ترتیب مخارج که ذکر شد، پایان می یابد. تمام کلمات کتاب به ترتیب صیغهای زیر می باشد:

(۱) مضاعف ثلاثی و رباعی با هم، یعنی اول معنای «عق» سپس «العقق» می آید.

- (۲) ثلاثی صحیح
- (۳) ثلاثی معتدل مثل: عاق، وعظ، عصا
- (۴) لفیف مثل: عوی، وعی
- (۵) رباعی مثل: العسجد، بعثر
- (۶) خماسی مثل: الهینق

خلیل حروف اصلی کلمات را ملاک قرار می دهد. مثلاً از کلمه «مفتاح» در ثلاثی صحیح بحث می شود و کلمه «زعفران» در رباعی. آنچه جلب توجه می کند، این است که مولف فقط به شرح کلمه اکتفا نمی کند، بلکه در جای خود صورتهای ممکنه یک کلمه را نیز مورد بحث قرار می دهد و معنای هر صورت مستعمل را شرح و سپس مهمل آن را هم مشخص می کند.

مثلاً در بحث از فعل «ضرب» به فعل «ربض» و

«ضبر» «أسب برجست» و «رضب» (الرضاب: آب دهان) و «برض» (خروج تدریجی آب) می‌پردازد و تصریح می‌کند که بضر مهمل است و در لغت نیامده است. پس صورتهای ممکنه ثلاثی صحیح، شش صورت است که مولف ابتداء به مستعمل آنها می‌پردازد (بدون ارتباط بین آنها) مگر آن که هم مخرج باشند. خلیل به تفسیر کلمات، مانند ابن جنی درالخصائص که آن را «اشتقاق کبیر» نامیده است و فکر می‌کند ارتباط معنوی بین این صورتهای وجود دارد، نمی‌پردازد. (۱)

ترتیب فصل اول 'بن معجم'، مشتمل بر کلماتی است که حرف ع در آنها وجود دارد و سپس فصل دوم حنوی کلماتی است که دارای حرف ح هستند که به همین ترتیب فصل سوم به حرف ها - این حروف در هر جای آن کلمه موجود باشند... ادامه می‌یابد.

کتاب، فصل چهارم به کلماتی می‌پردازد که مختص حرف خ هستند و شامل کلماتی که دارای حرف ع-ح-ها هستند، نمی‌باشد. مثلاً در این فصل، فلهایی همچون «خنخ و خلخ» وجود ندارد.

بدین ترتیب می‌بینیم که فصول معجم اندک اندک کم حجم می‌شوند و همچنین فصل بعدی، تا اینکه به فصل میم می‌رسیم و می‌بینیم که کلماتی بسیار کم را در بردارد.

طریقه یافتن لغت درالعین با توجه به حروف موجود در کلمه است، یعنی اگر در آن کلمه ، ح حرف باشد، ترتیب آن هرچه باشد، در جلد اول آمده است و اگر ح باشد، در جلد دوم یعنی فصل انحاء.

به همین جهت واجب است که همیشه ترتیب مخارج حروف را بخاطر داشته باشیم و در هر کلمه از دورترین حرف در مخرج بحث کنیم. بنابراین اولین کلمه در معجم العین (عح و عه) است که در لغت نیامده است و اولین حرفی که با (ع) می‌آید (قاف) است و به همین جهت فعل (عق) اولین کلمه درالعین است و مقلوب آن یعنی فعل (قع) و بعد از آن (ع) با (کف)، (عک) و مقلوب آن (کع) و سپس با (ج)، (عج) که مقلوبش (جع) می‌باشد. بدین ترتیب فصل اول پایان می‌یابد که پیوسته شروع با مضاعف ثلاثی یا رباعی و بعد ثلاثی صحیح و بعد معتل، تلفیف، رباعی و خامسی است. سوآلی که اینجا مطرح می‌باشد این است که، ترتیبالعین چه تاثیری در ترتیب (الجمهره) که اولین معجم قرن چهارم است داشته است؟

معاجم قرن چهارم هجری

(۱) الجمهره بن درید، مؤلف در وجه تسمیه آن چنین می‌گوید: «چون کلمات وحشی و نامانوس را حذف و کلمات مشهور را انتخاب کردیم، کتابمان را به الجمهره نام نهادیم، یعنی جمهور لغت عرب را انتخاب نمودیم». در مقدمه همین کتاب می‌گوید: «چون ترتیبالعین برحسب مخارج بر مبتدی سخت است، به همین جهت ترتیب شایع و معروف «ابتنی»: الف، ب، ت، ج، ح، ... را برگزیدیم» و ادامه می‌دهد: «در تألیف الجمهره به ترتیب حروف هجایی عمل کردیم که بر دل خوشایندتر و به گوش نافذتر و علم عامه به آن همچون علم خواص است». الجمهره از معاجمی است که مورد قیوسون اکثر دانشمندان واقع شده، ولی از نقد و جمله نیز مصون نمانده است. ابن جنی درباره آن می‌گوید: «در کتاب الجمهره آن اندازه ناهماهنگی و دخل و تصرف صورت گرفته است که نمی‌توان مؤلف را از عیب مبری دانست». از هری می‌گوید: «از جمله کسانی که در روزگارمان کتبی تألیف کرده و به وضع لغاتی که اصل و ریشه‌ای ندارند و به ادخال کلماتی که از کلام عرب نیست، پرداخته، ابوبکر بن درید است.»

شدیدترین حمله را به او نقطویه کرده است و در مهاجاتی که بین آنها رخ داده است، ابن درید به نو می‌گوید:

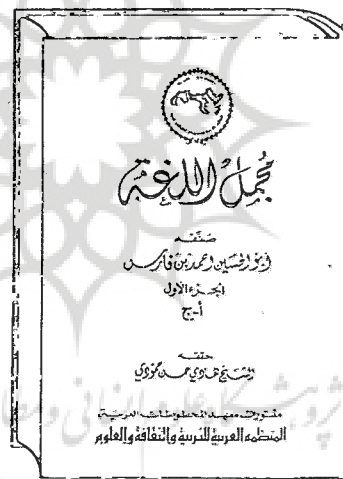
أحرقه الله بنصف اسمیه
وصیر الباقي صراخاً علیلیه
و نقطویه می‌گوید:

و ابین درید بن حمریه
و فی دعی من حمیه
و وضع کتابة الجمهره
و هو کتاب العین
الا انه قد غ...

ترتیب نظام الجمهره در بعضی جهات، شبیهالعین است. ابن درید کلمات را به مضاعف ثنائی مثل «بت» و «تب» که صرفیون آن را مضاعف ثلاثی می‌دانند - تقسیم می‌کند و سپس مضاعف رباعی مثل «بسیس» و «زلزل» و افعال ثلاثی صحیح و مشتقات آن و افعال ثلاثی معتل و بعد رباعی و در آخر خامسی را می‌آورد. می‌بینیم دراین تقسیم، او به روش خلیل عمل کرده است، جز اینکه صاحب الجمهره، با افزودن تقسیمات فرعی، این شیوه را دشوارتر کرده است. آنگاه که از بحث مضاعف ثلاثی و رباعی فارغ شد، به کلماتی می‌پردازد که مشتمل بر حرف (همزه) می‌باشند و بعد از افعال صحیح ثلاثی به اسمهایی می‌پردازد که لام الفعل و عین الفعل آنها از یک حرف هستند، مثل «انتیب» و «الحنیب» و اسمهایی که عین الفعل آنها حزب عله است، مثل «باب». بدین ترتیب، فلسفه این تقسیمات فرعی و اختصاص دادن فصلهای مستقن به آنها برایمان روشن می‌گردد.

ابن درید در بحث صورتهای مختلف یک کلمه نیز از سبک خلیل پیروی نمود. مثلاً وقتی از کلمه «بعث» بحث می‌کند، بلافاصله به «عبث» اشاره می‌نماید و این همان طریقه‌ای است که خلیل بکار می‌بست. از این شیوه گاهی به «مقنویات الکلمات» هم نامبرده می‌شود.

و چه اختلاف و افتراق بین ترتیب این دو کتاب را می‌توان چنین خلاصه نمود: صاحب الجمهره از هر کلمه‌ای



که از باب مضاعف ثلاثی و رباعی آمده است، شروع می‌کند و آن را برحسب ترتیب هجائی مرتب می‌نماید و فصلی را به کلماتی که مشتمل بر حرف «با» است، اختصاص می‌دهد و سپس حرف «تا» که «با» در آن نباشد و بعد کلمه‌ای که مشتمل بر «تا» است و «باو تا» در آن نیست. بدین ترتیب از کلمات مضاعف که ثلاثی نامیده است، فارغ می‌شود و به همین جهت از تکرار کلمات پرهیز می‌کند، هر چند که بعضی اوقات از تکرار نیز مصون نمی‌ماند. مثلاً وقتی از فعل «حبالصبی یحبو» بحث می‌کند، آن را در بحث افعال ثلاثی صحیح شرح می‌دهد و دوباره همان را در ثلاثی معتل نیز بحث می‌کند.

نظام الجمهره در اساسش ساده است، ولی فروعی که این درید در ثنائی تقسیم انجام داده است، آن را پیچیده ساخته و کار را بر مبتدی، مشکل می‌نماید و به همین علت، مستشرق «کرفکو» فهرستی مفصل برای آن نوشته که حجم آن به حجم معجم اصلی می‌رسد.

(۲) دیوان الادب فارابی متوفی (۳۵۰هـ) که فعلاً بصورت نسخه خطی موجود و ترتیب آن برحسب حروف هجائی است، ولی نظام پیچیده و مبهمی دارد. این معجم از دو قسم عمده تشکیل شده است: یکی مربوط به اسامی و دیگر مربوط به افعال و در هر دو قسم کلمات به سالم و

مضاعف و ثلاثی و صحیح و رباعی و فصلی مربوط به همزه تقسیم می‌شوند. ترتیب اسامی نیز برحسب صیغه است، مثل: فُتِل، قُتِل، فُتِل، فُتِل، فُتِل و فُتِل.

(۳) معجم البارع قالی بغدادی متوفی (۳۵۶هـ) ترتیبش برحسب حروف هجایی است و جزاندگی از آن - که در کتابخانه پاریس موجود است - چیزی در دسترس نیست. مستشرق معروف، گرنکو می‌گوید: «اغلب آنچه که در این معجم آمده، مرجع آن الجمهره و کتب دیگر مثل تهذیب الافاضل ابن سبکیت می‌باشد.»

(۴) تهذیب اللغه از هری (۳۷۰هـ) - فعلاً بصورت نسخه خطی موجود است و دونسخه از آن در دسترس می‌باشند که یکدیگر را تکمیل می‌کنند. نسخه اولی، مشتمل بر حروف «ع» تا «ذ» با خطی زیباست که فصل «ز» در آن از بین رفته است، اما نسخه دومی هجده جزء است و قسم اول آن از میان رفته است. این نسخه در برگیرنده بیشترین کلماتی است که دارای حرف «ع» هستند. همچنین، جزء ششم این کتاب - که در بردارنده حروف «ها»، «طا»، «دال»، «ظا»، «ذا» و «تا» می‌باشد - از بین رفته است. ترتیب این معجم هم مثل العین، برحسب مخارج حروف می‌باشد.

(۵) مختصرالعین زبیدی (۳۷۹هـ) - بصورت نسخه خطی موجود است - نویسنده آن را در بلاداندلس نوشته که در حقیقت صورت تغییر یافته نسخه اصلی است. در اینجا کافی است به سخن خود مؤلف - که در آخر کتاب نقل شده - اشاره‌ای داشته باشیم: «تعداد کلماتی که صاحبالعین از مهمل و مستعمل آورده، حدود ۶۶۹۹۴۰ کلمه است که مستعمل آن ۵۶۲۰ کلمه می‌باشد». مطمئناً این ارقام دقیق نیست، چون در حدود ۱۲ میلیون کلمه مهمل و مستعمل وجود دارد و محدود کردن آن به پنج هزار، غیرمعقول بنظر می‌رسد، چون تعداد کلمات عربی بیش از اینهاست.

(۶) المحيط صاحب بن عباد (۳۸۵هـ) - در هفت جلد است و مؤلف با اینکه الفاظ زیادی را جمع کرده، ولی شواهد آن اندک است. ظاهراً هدف مؤلف فقط جمع‌آوری هر چه بیشتر لغات بوده است. ترتیب آن برحسب حروف هجائی است و جزء سوم آن در دارالکتب موجود می‌باشد.

(۷) الصحاح جوهری (۳۹۳هـ) - قرن چهارم هجری بیابان نرسیده بود که بواسطه معجمی بی نظیر در ترتیب و تبویب مزین گشت، صحاح به کسر، جمع صحیح و به فتح «ص» صفت است به معنای صحیح، مثل بری، براء این معجم بارعایت حروف اصلی از هر کلمه به ابوابی تقسیم می‌شود که در آن، برای هر حرفی از حروف هجایی مشخص وجود دارد، بدین ترتیب که حرف آخر هر کلمه، یک باب را تشکیل می‌دهد. کتاب، آغازش با کلماتی است که حرف اصلی آنها به همزه ختم می‌شود و این فصل «باب الهمزه» نامیده می‌شود و سپس آنها را که اصلشان به «با» ختم می‌شود، به باب الهمزه نامگذاری شده و این روند تا آخر کار ادامه دارد.

هر باب به فلهایی تقسیم می‌شود که برحسب حرف اول هر کلمه است و تعداد بابهای آن به تعداد حروف هجا است، یعنی ۲۸ باب و انتظار می‌رود که تعداد فصلها در هر باب نیز ۲۸ باشد، ولی کلمات مستعمل وارد شده، تمام فصول هریاب را در بر ندارد و به همین جهت، تعداد فصلها در بابهای مختلف متفاوت است. مثلاً بعضی از بابها ۲۸ فصل است و بعضی دیگر مثل «باب الظاء»، از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. البته این بر می‌گردد به نسبت شیوع حروف در کلمات. مثلاً برای پیدا کردن فعل «کتب» در «باب الباء» و «فصل الکاف» نگریسته می‌شود اما کلمه «استفهم» که حروف اصلی آن «فهم» است، در باب المیم و فصل الفاء.

این کتاب از همان ابتدا تعجب و توجه بزرگان را به خود جلب کرده و در حقیقت کاملترین معجمی است که از حیث پختگی و شیوه بیان و نظم و ترتیب و تحقیق به ماریسیده است و کمتر کسی را سراغ داریم که در دوره های بعدی، چیزی به این نظم افزوده باشد و عموماً کارهایی که انجام گرفته، در افزایش کلمات جدید بوده است که در این معجم نیامده است. بالاخره، صحاح در بین معاجم، بمنزله «صحیح بخاری» در بین کتب حدیث است. با اینهمه این کتاب نیز از طعن و انتقاد دور نمانده است. تبریزی بعد از

ذکر محسنات آن می گوید: «انه مع ذلك فيه تصحيف لاشك في انه من المصنف لامن الناسخ».

یاقوت در «معجم البلدان» می گوید: «در چندین جای کتاب تصحیف وجود دارد و آنکه معجم را تکمیل کرده است، از نسخه نویسان بوده و علت راه یافتن تصحیف هم همین است. و چنین گفته شده وقتی جوهری مطلبی بر علیه خود در باب «باب الضاد» شنید، دچار وسوسه گشت و خود را از بلندی به زمین افکند و مرد».

این کتاب در حدود چهار قرن بعد از نگارش، در معرض نقد و حمله آنانی قرار گرفت که یا خود صاحب معجمی بوده اند و یا درباره مسائل آن بحث می کرده اند. مثلاً ابن ببری (متوفی به سال ۵۸۲ هجری) کتابی نوشت به نام «التنبیه والایضاح عما وقع فی الوهم فی کتاب الصحاح» و **صاغانی** (متوفی ۶۶۰ هجری) کتابی بنام «الستکمله والذیل لکتاب صحاح اللغه» که در شش جلد است و به کلماتی که از نظر جوهری دورمانده بوده، اشاره کرده است که هنوز بصورت نسخه خطی موجود است.

صفدی (متوفی ۷۵۴ هجری) کتاب «نفوذ السهم فیما وقع للجوهري من الوهم» را نوشت و این منظور (متوفی ۷۱۱ هجری) صاحب «لسان العرب» در مقدمه کتابش صحاح را چنین وصف می کند: «صحاح در فضای لغت چون ذره است و در دریای آن چون قطره، هر چند که برگردن دانش لغت، همچون در می باشد».

اوج این انتقاد را در کلام **فیروزآبادی** می توان یافت که می گوید: «تصحیف فاضح و تحریف شنیع، کلام باطل مردود، تصحیف قبیح».

(۸) «الجمال» ابن فارس (متوفی ۳۹۵ هجری) - مؤلف فقط به الفاظ مهم و مستعمل که بیشتر مبنی بر سماع می باشند، تکیه کرده است. ترتیب این کتاب، بر حسب حروف هجایی است که نسخه های خطی آن موجود است، ولی شهرت صحاح را کسب نکرده است.

مشهورترین معاجم بعد از قرن چهارم

قرن پنجم، از حیث تألیف معاجم، کم بهره تر بوده و ما بیش از دو معجم از این دوره نمی شناسیم که یکی از بین رفته و جز نامی از آن (معجم الموعب تیانی ۴۳۶ هجری) باقی نمانده است. درباره این کتاب چنین گفته اند: «مؤلف، کلمات صحیحی را که معجم العین و الجهمه نقل کرده، جمع آوری کرده است. دومی «المحکم» ابن سیده اندلسی (م ۸۵۵- هجری) است که یک نسخه خطی از آن، در موزه بریتانیا و قسمتهایی در دار الکتب که در حد یک نسخه کامل هم نیست، موجود می باشد.

چنین بنظر می رسد که ابن سیده، المحکم را در اوایل قرن پنجم، یعنی قبل از آنکه صحاح به شهرت برسد، نوشته است و لازم به یادآوری است که ابن سیده، از آن متأثر نبوده، بلکه ترتیب آن همچون العین، حسب مخارج حروف است که اکثر معجم نویسان در اواخر این قرن از آن منصرف شدند.

همچنین او در کتاب المحکم، سبک علمای عراق را در اینکه به گزینش الفاظ صحیح تکیه کند، در پیش نگرفته است و از ایروزی، از صحاح، بزرگتر و فراگیرتر است. این گرایش - یعنی تکیه بر الفاظ صحیح - در بین پژوهشگران تا حدود دو قرن ماندگار شد، ولی در قرن ششم هجری، ز **مخشوری** (در سال ۵۳۸ هجری) «اساس السبلاغه» را نوشت که مؤلف به جنبه تاریخی دلالت الفاظ توجه داشت و دلالت اصلی را «حقیقت» و دلالت متحول و تطور یافته را «مجاز» نامید. **مخشوری**، با همه علم و فضل که برایش قائلیم، قانون تطور دلالتها برایش روشن نبوده است.

در سال ۶۵۵ هجری، معاجم بوسیله «العباب» **صاغانی** کاملتر شدند که جزء اول آن در دار الکتب و چهار جزء دیگر آن در «ایاصوفیا» موجود می باشد. بنا بر روایات قدیمی، این کتاب حدود بیست جزء است و نویسنده از همه کتب لغت مشهور، مطالبی جمع آوری کرده است. شیوه **صاغانی** برحیثی کردن معجم بوده است که این امر، از کتاب التذییل و الستکمله» او که بر صحاح نوشته، پیداست. این کتاب ۶ جلد است و بصورت نسخه خطی موجود می باشد.

نویسندگان معاجم، علیرغم تمایلشان به افزایش حجم آن از طریق جوهری - که مبتنی بر باب و فصل بود - پیروی می کردند. مثلاً **ابن منظور**، معجم بیست جلدیش را به طریق باب و فصل می نویسد و چنین بنظر می رسد که صاحب لسان، تمام مطالب تهذیب اللغه از هری و المحکم ابن سیده را جمع آوری نموده، یا به عبارت دیگر، صرفاً به نقل مطالب بسنده کرده و در اکثر اوقات، فقط به همان عبارات بسنده می کند. خلاصه آنکه برای این منظور، فضلی جز جمع آوری و نقل کلمات نیست.

کار تألیف معاجم بوسیله معجم مشهور و مستداول «قاموس المحيط» **فیروزآبادی** (۸۱۶ هجری) پایان می یابد. در این معجم، تمام عنایت مؤلف بر جمع آوری بیشترین تعداد از لغات زبان عربی بوده است که در کمترین مجلد آن را جای داده است، هر چند که مؤلف اقتصار بر الفاظ صحیح را بر جوهری عیب می دانست و اعتقاد داشت که ۲/۳ لغت یا بیشتر آن از نظرش پنهان مانده است.

سیوطی در «المزهر» می گوید: «با اینکه در «قاموس المحيط» نوادر زیاد آمده است، باز مسائلی از نظر مؤلف دورمانده که در خلال مطالعاتم در کتابهای فرهنگ، بدان دست یافتیم». مؤلفان زیادی درباره این کتاب به بحث پرداخته اند و به جرح و تعدیل مواردی که مؤلف ذکر کرده، اشاره نموده اند. افرادی چون:

ابن الیاس داود (۱۰۷ هجری) در کتاب «الدار اللقیط فی اغلاط المحيط» و **ابوزید عبدالرحمن عبدالعزیز**، مؤلف کتاب «الوشاح و تنقیف الرماح فی رد توهیم الصحاح» و **احمد فارس الشدیاق** (اواخر قرن نوزدهم هجری) در کتاب «الجاموس علی القاموس» و **احمد تیمور** در کتاب «تصحیح القاموس المحيط» مستشرق مشهور لانی **LANE** در مقدمه قاموس عربی - انگلیسی خود می گوید: «قاموس المحيط مجموعه کلماتی بیش نیست که از معاجم سابق اقتباس شده، مخصوصاً از المحکم و العباب. در ادامه می گوید: «را کثر نقدهایی که **فیروزآبادی** به جوهری کرده است، از حواشی **ابن ببری** و بسطی بر صحاح و یا تکلمه **صاغانی** بوده است.

با اینهمه، مورد تقدیر و توجه پژوهشگران معاصر واقع شد و اتحاد تقدیس از آن دفاع شد، مثلاً **سید مرتضی الزبیدی** در سال (۱۲۰۵ هجری) شرح و تعلیقی بر آن نوشت به نام تاج العروس. ظاهراً تاج العروس در اکثر موارد از لسان العرب کمک گرفته است و شباهت زیادی بین شروح هر دو معجم یافت می شود.

معانی لغات در معاجم

در ابتدای کار تکیه معجم نویسان به متون جاهلی یا اسلامی بوده است که بعد از استخراج کلمات در ذیل متن یا در خلال آن، به شرح و تفسیر می پرداختند و هدفشان قابل استفاده ساختن آن متون بوده است. اما زمانی که حجم متون زیاد شد و جمع آوری آنها در یک یا چند کتاب مشکل گردید، به ذهنشان چنین خطور کرد که برای فهم آن متون، به نوشتن کلیدی اقدام کنند که در نتیجه، به جمع آوری و شرح آنها باندکی شواهد ادبی اکتفا کردند و بدینگونه، معاجم بوجود آمدند و به ترتیبی که ذکر شد، متحول شدند. معجم نویسان خود را در مقابل دریایی عظیم از کلمات یافتند که نیاز به ترتیب و تبویب داشتند، در حالیکه آنان به جمع آوری آنها همراه با شواهدی اندک که بتوان آن را در یک کتاب چند جلدی جای داد، اکتفا کردند، هر چند که بعضیها به ذکر لغات، بدون شواهد بخاطر جمع بیشتر لغات بسنده نمودند، مثل **فیروزآبادی** در قاموس المحيط.

صاحبان معاجم، ضمن نقل مطالب از یکدیگر، از هم متأثر نیز بودند و در امکان نشان نبود که باسانی کار شمارش آن را انجام دهند. چنانچه همت متأخرین آنها چنین بوده و به طریق صحاح در ترتیب و تصنیف عمل کرده اند، ولی هیچیک به بحث در تاریخ لغات و اشتقاق و جنبه بلاغی و مسئله لفظ و محیط استعمال آن نپرداخته اند. به همین خاطر در معاجم جدید عربی، ضمن اقتباس الفاظ از متون، به تمام مباحث جدیدی که

در معاجم اروپایی مراعات می گردد، توجه می شود. از مستشرقین معروف که به معجم جدید عربی توجه داشته اند، پرفسور «**فیشور**» است. او در گزارشی که به مجمع لغوی ارائه داد، عیوب معجم قدیمی را برشمرد. آنچه که در این گزارش مورد نظر ماست، بحث دلالت الفاظ است که به نظر ایشان معاجم قدیمی در شرح مدلولات بسیاری از کلمات، دچار اشکال هستند که مایه بدفهمی متون می شوند و اشاره می کند که معجم قدیمی تا اواخر قرن سوم هجری که عصر استدلال است، پایان می یابد و از بحث تاریخی کلمه و تطور معنی آن و ضبط اولین استعمال و آخرین کسی که از شعراء و نویسندگان آن را استعمال کرده است، خالی می باشند. سپس در تحدید دلالات و پرداختن به دلالتهای متعدد کلمه، آنهم بر حسب ترتیب تاریخی و عقلی و اشتقاق بعضی دیگر، ناگزیر به دقت هستیم که در این حالت، دلالت عام عادتاً به دلالت خاص و دلالت حسی به مجرد ذهنی متحول می گردد. در حقیقت، بسیاری از کلمات، شرحشان در معاجم، مهمل و معانیشان غامض مانده، و از عنصر دقت - که از مهمترین صفات یک معجم خوب است - دورمانده اند. مثلاً بعضی از آنها به رمز «م» در مقابل کلمه اکتفا می کنند، بدان جهت که معنایش مشهور است، در حالیکه کاملاً برایمان مجهول می باشد و بعضیها خود را با این عبارت تقلیدی قانع کرده اند: «نبات فی الصحراء و دویبه» و «طائر» و «موضع» و از این قبیل شروح مختصر که هیچ فایده ای ندارد.

هنگامی که به تلاش متأخرین می نگریم، می بینیم که بنیاد کارشان بر اسلوب قدمات بنا شده است و اگر کلمه یا لفظی را اضافه کردند، از طریق مقابله با متون مختلف بوده است و یا تصادفاً از شخصی عرب زبان شنیده اند و به همین جهت، معاجم در شرح و تفسیر معانی، باهم شبیه هستند. برای نمونه، کلمه «الرعاف» را مثال می زنیم که در معاجم قدیمی چنین آمده است. (البته از حیث ترتیب تاریخی):

- ۱) **الجمهره**: رَعْف الرجل، یَرَعِفُ رَعْفًا، والاسم الرعاف والرعا ف الدم بعینه، واصل الرعاف التقدّم من قولهم فرس راعف رای متقدّم. فکان الرعاف دم سبق فتقدّم.
- ۲) **تهذیب اللغه**... وقیل للدم الذی یخرج من الانف (رعاف) لسبغه علم الرعاف... وقال الیث انف الجبل وجمعه الرواعف، والرعا ف طسرف الارنبه، ابوعبید والاصمعی: رَعْف کمنع ونصر... ابوحاتم عن الاصمعی رَعْف کمنع ونصر ولم یعرف رَعْف ولا رَعْف فی فعل الرعاف.
- ۳) **الصحاح**: الرعاف الدم الذی یخرج من الانف وقد رَعْف الرجل یرَعْف و یرَعْف و رَعْف بالضم لسغه ضعیفه. والرعا ف الفرس الذی یتقدّم الخیل و الرعْف طرف الارنبه و انف الجبل.

۴) **لسان العرب**: الرعاف السبق... و رَعْفُه یرَعْفُه رَعْفًا سبعة... و الرعاف دم یسبق من الانف. رَعْف یرَعْف و یرَعْف رَعْفًا و رَعْفًا و رَعْف و رَعْف و قال الازهری و لم یعرف رَعْفًا الذی یتقدّم الخیل و الرعا ف طرف الارنبه... و الرعا ف انف الجبل.

۵) **قاموس المحيط**: رَعْف کمنع و منع و کرم و یمنی و سمع، خرج من انفه الدم رَعْفًا و رَعْفًا کفراب و الرعاف ایضا الدم بغیه، رَعْف الفرس کمنع و نصر، سبق و الرعا ف طرف الارنبه و انف الخیل و الفرس یتقدّم الخیل.

بادقت در این متون، می بینیم که وجه شباهت واضحی در آنهاست. مثلاً (رعاف در نظرشان بمعنای خونی است که از بینی می آید، و هیچکس به «یسیل من الانف» اشاره نکرده است و همه می گویند «الفرس یتقدّم الخیل»، ولی به «یسبغها» اشاره نمی کنند. همچنین (انف الجبل) که هیچکدام نگفته اند (جزء بارز و مشخص ابتدای کوه) که همه آن را به «طرف الارنبه» معنی کرده اند. خلاصه آنکه در رجوع به معاجم قدیمی چندان بهره ای در بحث دلالت الفاظ و تطور دلالت، نصیب جوینده نمی شود و بر محققان دلالت الفاظ عربی واجب است که به متون قدیمی در ادب عرب رجوع کنند، و از آن راه یابند و در پرتو آن متون، به بحث دلالت بپردازند.

بی نوشت:

۱- اسرار اللغه ص ۷۴

۲- مجله Islamic ۷ ص ۱۱۶